

درس هفتم: جمال و کمال

۱- بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.

قلمرو زبانی: بدان: آگاه باش

قلمرو ادبی: قرآن مانند بهشت جاودان است: تشبیه / نعمت، حکمت: سجع

قلمرو فکری: آگاه باش که قرآن مثل بهشت جاودان است. در بهشت هزار نوع نعمت وجود دارد و در قرآن هزار نوع پند و حکمت.

۲- مَثَلِ قرآن، مَثَلِ آب است روان؛ در آب، حیات تنها بود و در قرآن حیات دلها بود.

قلمرو زبانی: حیات: زندگانی

قلمرو ادبی: تشبیه: قرآن مانند آب روان است.

قلمرو فکری: قرآن مانند آب روان است؛ آب باعث زنده بودن جسم است و قرآن موجب زنده بودن روح است.

۳- در قرآن قصه ها بسیار است و لکن قصه یوسف نیکوترین قصه هاست.

قلمرو فکری: در قرآن داستان، بسیار است ولی داستان یوسف زیباترین داستان است.

۴- این قصه، عجیب ترین قصه هاست؛ زیرا در میان دو ضد جمع بود: هم فرقت بود و هم وصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛ در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود، در نهاد خود شگفت و عجب بود.

قلمرو زبانی: بود: می باشد / محنت: اندوه، ناراحتی / آفت: بلا / نهاد: ذات و سرشت

قلمرو ادبی: راحت، آفت: سجع / وفا، جفا: سجع / بند: مجاز از گرفتاری و اسارت / تخت و گاه: مجاز از فرمانروایی / بدایت، نهایت: تضاد

قلمرو فکری: این داستان، شگفت انگیزترین داستان هاست؛ زیرا دو چیز ضد را کنار هم قرار داده: هم فراق است و هم وصال. هم ناراحتی است و هم شادی؛ هم آسایش است و هم سختی، هم وفاداری است و هم پیمان شکنی؛ در آغاز اسارت و در چاه افتادن است و در پایان به تخت پادشاهی رسیدن؛ پس چون در این داستان، این گونه غم و شادی وجود دارد، عجیب است.

۵- گفته اند «نیکوترین» از بهر آن بود که یوسف صدیق وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود و زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبر دهنده از او ملک جبار بود.

قلمرو زبانی: از بهر: حرف اضافه مرکب (برای) / زلیخا: همسر عزیز مصر / خود او را به صبر آموزگار بود: «را» فک اضافه است (آموزگار او) / خود: بدل

قلمرو ادبی: وفادار، آموزگار، بی‌قرار، بسیار، جبار: سجع / اندوه، شادی: تضاد
قلمرو فکری: به این دلیل گفته اند «نیکو ترین» که یوسف راستگو، وفادار بود و یعقوب، خود به او درس صبر می‌داد و زلیخا در عشق و درد او بی‌تاب بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار است، و کسی که این قصه را گفته، خداوند جبار است.

۶- قصه حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گفت، بلکه از حُسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو، بهتر هزار بار از نیکو رو. نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟
از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

قلمرو زبانی: حُسن: زیبایی / سیرت: رفتار / نیکو خو: خوش اخلاق
قلمرو ادبی: هزار: نماد کثرت / رو، خو: جناس
قلمرو فکری: زیبا دانستن داستان حضرت یوسف(ع) نه به سبب زیبایی ظاهر اوست بلکه به علت زیبایی باطن اوست؛ زیرا خوش اخلاق، هزار برابر از زیبارو بهتر است. نمی‌بینی که زیبارویی، یوسف را به اسارت و زندان انداخت و باطن زیبا او را به پادشاهی رساند؟ از زیبایی ظاهر برایش زندان و در چاه افتادن به دست آمد و از سرشت پاکش پادشاهی به دست آورد.

۷- پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حُسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی.
قلمرو ادبی: صورت، سیرت: سجع / پادشاه عالم: کنایه از خداوند
قلمرو فکری: خداوند در این داستان از باطن زیبا و پاک یوسف خبر داد، نه از ظاهر زیبایش، تا اگر نمی‌توانی ظاهر را مانند او کنی، به هر حال می‌توانی باطن را مانند باطن او کنی.

۸- آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آنکه در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لئیمی، کریمی کرد.

قلمرو زبانی: از بهر: حرف اضافه مرکب / لئیمی: پستی، فرومایگی / کریمی: جوانمردی
قلمرو ادبی: جفا، وفا: جناس
قلمرو فکری: اینکه گفتیم باطنش زیباترین باطن‌ها بود، به این علت بود که در برابر ستم، وفا کرد و در برابر بدی، خوبی و نیکی کرد و در برابر پستی، بزرگواری و بخشش از خود نشان داد.

۹- برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند، و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند. تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب دان برابر نیاید!

قلمرو زبانی: زیادت: فراوانی / عنایت: توجه / کید: فریب / مگر: شاید / ملک: پادشاه / دولت: دارایی، خوشبختی / کید: حيله و فریب / کایدان: ج کاید، حيله گران

قلمرو ادبی: نعمت - عنایت: سجع

قلمرو فکری: برادران یوسف، وقتی نعمت فراوان او را دیدند، و میل و توجه یعقوب را به او نگریستند، تصمیم به مکر و حيله و دشمنی گرفتند تا او را بکشند و او را از عالم نیست و نابود کنند. چاره اندیشی برادران برخلاف تقدیر خداوند بود. خداوند بلند پایه او را هر روز دارا تر و خوشبخت تر کرد و به سلطنت و پیامبری او بسیار افزود، تا مردم جهان بدانند که هرگز فریب فریبکاران با اراده و خواست خداوند غیب دان نمی تواند مقابله کند.

شعر خوانی: بوی گل و ریحانها

۱- وقتی دل سودایی، می رفت به بستانها بی خویشتنم کردی، بوی گل و ریحانها

قلمرو زبانی: سودایی: عاشق / ریحان: گیاه خوش بو

قلمرو ادبی: گل، ریحان، بوستان: مراعات نظیر / بی خویشتن شدن: کنایه از عاشق شدن / گل و ریحانها: مجازا از گیاهان

قلمرو فکری: وقتی دل عاشق من به سوی باغ و گلستان می رفت. بوی گل و گیاهان خوشبو مرا از خود بی خود می کرد.

۲- که نعره زدی بلبل، که جامه دریدی گل با یاد تو افتادم از یاد برفت آنها

قلمرو زبانی: جامه: پیراهن / دریدن: پاره کردن

قلمرو ادبی: نعره زدن بلبل: کنایه از آواز خواندن / جامه دریدن: کنایه از شکوفا شدن / گل: استعاره
قلمرو فکری: گاه بلبل در گوشه ای آواز می خواند و گاه در گوشه ای غنچه ها شکوفا می شدند. همین که یاد و خاطر تو در دل من افتاد، همه آن زیباییها را فراموش کردم.

۳- تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

قلمرو زبانی: نقض: شکستن عهد و پیمان / روا: جایز

قلمرو فکری: از وقتی که با تو پیمان عشق بسته ام، پیمان با دیگران را شکسته ام. پس از پیمان بستن با تو، شکستن همه ی پیمانها جایز است.

۴- تا خار غم عشقت آویخته در دامن کوه نظری باشد رفتن به گلستانها

قلمرو زبانی: کوه نظری: عاقبت اندیش نبودن / آویختن: آویزان شدن، چنگ زدن

قلمرو ادبی: خار غم: اضافه تشبیهی / آویختن در دامن: کنایه از گرفتار کردن، رها نکردن

قلمرو فکری: آن کسی را که گرفتار غم عشق تو باشد اگر اندیشه رفتن به باغ و گلستان در سرش باشد، نشانه ی نادانی و کوتاه فکری اوست.

۵- گر در طلبت رنجی، ما را برسد شاید چون عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها

قلمرو زبانی: شاید: شایسته است

قلمرو ادبی: حرم: مجاز از کعبه / بیابان: نماد دشواری

قلمرو فکری: اگر در طلب عشق تو رنج و زحمتی به ما رسد شایسته است (مشکلی نیست). کسی که عشق کعبه در دل او باشد باید مشکلات و سختی‌های راه کعبه را هم تحمل کند.

۶- گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقی می گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها

قلمرو زبانی: دوران‌ها: روزگاران

قلمرو ادبی: واج آرایبی « گ »

قلمرو فکری: می گویند: ای سعدی! این همه از عشق یار نگو. من نیز در پاسخ آنها می گویم که نه تنها من از عشق سخن خواهم گفت بلکه در آینده دیگران نیز از عشق او سخن خواهند گفت.

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir